

مبانی اخذ مالیات‌های گمرک

حسین‌علی سعدی*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۰۲/۱۰

صادق الهام**

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۰۵/۰۱

چکیده

مطابق حکم اولی، عدم جواز اخذ مال دیگر بدون رضایت اوست مگر آنکه دلیل خاص بر جواز وجود داشته باشد. از آنجا که مطلق مالیات‌های حکومتی و به‌ویژه، گمرک‌ها بدون رضایت افراد است، برخی بر آن‌اند که چنین اخذی جایز نیست. از سوی دیگر، عدم اخذ این مالیات‌ها منجر به برهم خوردن نظام تجاری جامعه خواهد شد. بدین جهت برخی از باب حکم ثانوی قائل به جواز شده‌اند. لکن عمده کسانی که سعی بر توجیه اخذ مالیات از طریق حکم ثانوی داشته‌اند، حکومت و اقتضائات آن را به‌عنوان دلیل در این موضوع بیان کرده‌اند و همان‌گونه که معلوم است، این بحث در بین فقهای شیعه مورد اختلاف بوده و بسیاری ادله موجود را بر اثبات جواز حکومت کافی ندانسته‌اند و در نتیجه، ملازمات بحث حکومت از جمله گمرک نیز مورد اشکال واقع خواهد شد. در این تحقیق تلاش گردیده است تا با بیان یک طریق جدید بر جواز اخذ مالیات، مسئله را طوری طراحی کند که حتی قائلان به عدم جواز حکومت نیز بدان رضایت دهند.

واژگان کلیدی

مالیات، حکومت، ولی فقیه، حسبه، عشار

* استادیار دانشکده الهیات، معارف اسلامی و ارشاد دانشگاه امام صادق(ع)

** دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق دانشکده الهیات، معارف اسلامی و ارشاد دانشگاه امام صادق(ع)

مقدمه

مالیات گمرک یکی از مهم‌ترین مالیات‌ها در تمامی کشورهای امروزی محسوب می‌شود و دولت‌ها بدین وسیله سازوکار نظام صادرات و واردات و به‌طور کل بازار داخلی و خارجی خود را تنظیم می‌کنند؛ برای مثال، با بالا بردن تعرفه گمرکی سعی در کمک کردن به بازار داخلی در برخی از موارد نموده و گاهی نیز بنا بر صلاح دید مسئولان اقتصادی کشور حتی تعرفه‌های مربوطه را نسبت به برخی از کالاها حذف می‌نمایند. آنچه مسلم است نقش پررنگ این مالیات در تنظیم نظام اقتصادی کشورهاست.

کشورهای اسلامی از آنجاکه جزئی از نظام بین‌المللی را تشکیل می‌دهند، طبیعتاً نمی‌توانند از قوانین حاکم بر آن به دور باشند ولیکن برخی از این قوانین با ضوابط اولی شرعی سازگاری ندارند؛ بنابراین، بر فقهای عظام لازم است با تلاش‌های محققانه و مدققانه خود راهی برای سازگاری احکام شرع با این قوانین بیابند تا هم احکام الهی مورد غفلت واقع نشده و هم قوانین دنیای مدرن در کشورهای اسلامی جاری گردد تا بتوانند بدین وسیله با دنیای روز ارتباط برقرار کرده و موجبات رشد مسلمانان را فراهم کنند.

این تلاش‌ها گاهی با دخل و تصرف در قوانین است، مثل بانکداری اسلامی و برخی نیز با تغییر نگاه نسبت به حکم است و راه‌های دیگر که با دقت در تلاش علما می‌توان بدان دست یافت. روش‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
مالیات گمرک که بحث اصلی و مورد نظر ماست نیز از جمله همان مسائلی است که فقها در تطبیق آن با قواعد اصلی فقه تلاش نموده‌اند؛ زیرا طبق قاعده اولی اسلام اخذ مال غیر بدون رضایت او صحیح نیست.

این تلاش‌ها عمدتاً (با توجه به فحوصی که نویسنده انجام داده است) در دو قسم است: اول آنکه ولایت فقیه را تعمیم داده و آنان را بر جان و مال حاکم بدانیم که در این صورت فقیه اولی به تصرف در مال دیگران است.

و دیگر آنکه از طریق اثبات مقام حکومت برای فقیه لوازم آن که یکی از آنها مطلب مذکور است را برای او جائز می‌دانند. البته برخی نیز از طرقي چون لاضرر سعی در اثبات آن دارند.

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، هر سه طریق گفته‌شده در بین فقها مورد اختلاف است و تنها در صورتی که مبانی را قبول داشته باشیم، می‌توانیم حکم به صحت چنین مالیاتی بدهیم؛ بنابراین، آن دسته از فقیهان که ولایت فقیه بر اموال و نفوس و نیز شأن حکومت را برای آنها قائل نیستند، نمی‌توانند حکم به صحت آن بدهند و یا کسانی که قائل به حکم‌ساز بودن لاضرر نیستند، از اجرای آن در اینجا معذورند.

بنابراین، تلاش ما در اینجا برای آن است که راهی را برای حل این مشکل ارائه دهیم تا با محذورات قبل مواجه نشده و مورد قبول تمامی فقها قرار گیرد و حتی کسانی که قائل به مبانی قبل نباشند، در این مورد اذعان داشته باشند.

تعریف گمرک

واژه گمرک که معادل آن در زبان انگلیسی «customs» و در زبان فرانسه «douane» است، بنا بر قول مشهور محققان و تاریخ‌دانان، مشتق از کلمه لاتین «commerciu» به معنی تجارت و مبادله کالا بوده که خود این کلمه مشتق از ریشه یونانی «cummerx» به معنی حقوق متعلق به کالا و مال‌التجاره است.

گمرک در زبان ترکی به شکل واژه «kumruk» یا «gumruk» رواج یافته است. این واژه‌ها بعدها در دوران صفویه به واسطه همجواری ایران با ترکیه در کشور ما نیز متداول شده است.

شورای همکاری گمرکی، گمرک را چنین تعریف کرده است: گمرک سازمانی دولتی است که مسئول اجرای قانون گمرک و وصول حقوق و عوارض ورودی و خروجی و همچنین، واردات، حمل و نقل و صادرات کالا است.

اهداف گمرک

علت قرار گرفتن نظام گمرکی به‌عنوان یکی از محورهای طرح تحول اقتصادی چیست؟

گمرک ایران اصلی‌ترین دستگاه ناظر بر جریان ورود و خروج کالا از محدوده قلمرو گمرکی کشور است.

در دستیابی به اهداف کلان دولت در زمینه تجارت خارجی دستگاه‌ها و حوزه‌های مختلفی دخیل هستند. در حوزه گمرک، اهداف نظام مطلوب گمرکی را می‌توان در بندهای زیر بیان کرد:

صادرات کالا: تسهیل جریان صادرات، تعیین ارزش صحیح، کارایی در ارائه تسهیلات جنبی از قبیل ورود موقت با هدف پردازش برای صادرات.

واردات کالا: تسهیل جریان واردات، تعیین تعرفه صحیح، تعیین ارزش صحیح، پیشگیری از تخلفات و قاچاق تحت پوشش واردات.

ترانزیت خارجی: تسهیل جریان حمل و نقل، پیشگیری از تخلفات و قاچاق تحت پوشش حمل و نقل.

کالای همراه مسافر: تسهیل جریان ورود و خروج مسافران، پیشگیری از تخلفات و قاچاق تحت پوشش کالای همراه مسافر سایر دلایل قرار گرفتن گمرک به‌عنوان یکی از محورهای طرح تحول اقتصادی به‌طور خلاصه عبارت‌اند از:

گمرک به‌عنوان دروازه تجارت خارجی کشور در اجرای سیاست‌های تجاری و اقتصادی از اهمیت فراوانی برخوردار بوده و عملکرد مناسب آن در این زمینه اثرگذار در کل فعالیت‌های اقتصادی است.

وابستگی تولید کشور به کالاهای سرمایه‌ای، مواد اولیه و واسطه‌ای وارداتی از یک طرف، و سهم بالای این کالاها در واردات کشور از طرف دیگر، نقش گمرک را در تسهیل فعالیت‌های تولیدی برجسته می‌کند.

تعرفه گمرکی

تعرفه شرح یک کالا یا محصول تحت یک کد (شماره) معین که زبان مشترک کلیه کشورهای عضو سازمان جهانی گمرک در امور واردات، صادرات، بیمه، حمل و نقل و... است.

عوارض گمرکی

عوارض دریافتی به وسیله گمرک وجوهی است که وصول آن طبق مقررات بر عهده گمرک واگذار می‌شود (پایگاه رسمی اداره گمرک ایران).

بیان مسئله

حال باید دید در دیدگاه فقه اسلامی که اخذ مال را از غیر بدون رضایت فرد صحیح نمی‌داند، آیا چنین مالیاتی صحیح است یا خیر؟ این مطلب از دو دیدگاه باید بررسی شود: اول، حکم اولی، آیا این نوع اخذ، اکل مال باطل است یا موضوعاً از آن خارج است؟

دوم، بر فرض اکل به باطل بودن آن، آیا دلیلی بر جواز آن (تخصیص قاعده) وجود دارد؟

از دیدگاه فقه

۱. حکم اولی

با توجه به مطالب پیشین، باید دید آیا اخذ چنین مالیاتی بنا بر احکام اولی اسلام جایز است؟

۱-۱. تعارض با اصل عدم ولایت احدی بر دیگری

آزادی که معنای آن رهایی از سلطه دیگری و یا رهایی از بندگی است، از اصول و قواعد معروف فقهی است که از آن به عنوان «اصل حریت» یاد می‌کنند. بنا بر اصل حریت، هیچ انسانی از پیش خود بر دیگری ولایت و سلطنت ندارد.

امیرالمؤمنین علی (ع) در وصیت خویش به امام حسن مجتبی (ع) می‌فرماید: «لَا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا»؛ بنده دیگری مباش که خداوند تو را آزاد قرار داده است (حرانی، ۱۱۴۱، ص ۷۷).

و نیز در توضیح و سرزنش فراعنه که مردم را به بردگی می‌کشیدند، می‌فرماید: «اتَّخَذَتْهُمْ الْفِرَاعِنَةُ عَبِيداً فَسَأَمُوهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ، وَجَرَّعُوهُمْ الْمُرَارَ فَلَمْ تَبْرَحِ الْحَالُ بِهِمْ فِي ذُلِّ الْهَلَكَةِ وَفَهْرِ الْعَلْبَةِ»؛ فراعنه آنان را بردگان خود قرار می‌دادند و به بدترین عذاب معذب می‌گرداندند و به آنان تلخی‌ها را می‌چشانند و بر حال ذلت و هلاکت و مقهور بودن آنان در برابر قدرت فراعنه باقی ماندند (مجلسی، ۱۱۴۱، ج ۱۱، ص ۱۷۴).

پس با این توضیحات اولین اصل در انسان در مقابل سایر انسان‌ها آزادی است، همان‌گونه که اولین اصل در مقابل خدای متعال بندگی است، همان‌گونه که قرآن می‌فرماید: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»؛ جن و انس را جز برای آنکه مرا بپرستند، نیافریده‌ام (ذاریات: ۵۶).

اما این آزادی در چه حدی است؟ آزادی از حقوقی نیست که بتوان به دیگری داد یا از وی ستاند جز در موارد خاصی مانند به بردگی گرفتن اسیران جنگی با شرایط خاص، تحقق آزادی انسان‌ها نیازمند چارچوب و ضوابطی است که از افراط و تفریط جلوگیری کند و گرنه به هرج و مرج و استبداد (دیکتاتوری) و در نتیجه، سلب آزادی افراد منجر می‌شود (شاهرودی، ۱۱۴۵، ج ۱، ص ۱۱۵).

آزادی دارای انواعی است، مثل آزادی عقیده، بیان و قلم، اجتماعات، کار، تجارت، سیاسی و... که هر یک در جای خود باید تعریف شده و محدوده آن بیان گردد.

اما آزادی کار و تجارت (مورد بحث) هر یک به ترتیب عبارت است از: هر انسانی در عمل خود آزاد است و کسی نمی‌تواند او را به انجام کاری مجبور کند. آدمی در انتخاب نوع، زمان، مکان، کمیت و کیفیت کار آزاد است؛ هر چند در چارچوب مقرر در شریعت اسلام برخی کارها مانند شراب‌سازی حرام شمرده شده است. همچنین، می‌توان این آزادی را با بستن عقد یا عهد با دیگری، از خود سلب کند، مانند اینکه کسی خود را به مدت ۱۴ روز در مکانی مخصوص برای عملی خاص مثل بنا یا اجیر دیگری کند.

و آزادی تجارت نیز یعنی آدمی بر اساس اصل حریت در انواع تجارت‌های داخلی و خارجی با این شرط که کسب حلال کند و به دور از اجحاف، اضرار، احتکار و معاملات ربوی باشد، آزاد است.

در اسلام، فرد مالک آن چیزی است که از راه مشروع کسب کرده است؛ هرچند بر اساس ضوابطی باید خمس، زکات و خراج آن را بپردازد. بنابراین، دولت اسلامی حق جلوگیری از تجارت‌های مشروع داخلی و خارجی و نیز مصادره اموال مشروع منقول و غیرمنقول مردم را ندارد (شاهرودی، ۱۴۲۶، ج ۱، ص ۱۱۱).

بنابراین، برخی حکم اولی در تجارت و کسب را آزادی بیان کرده و هیچ‌کس و هیچ‌چیز را سبب در محدودیت این آزادی نمی‌دانند و همان‌گونه که هیچ‌کس حق معین کردن شغلی را برای دیگری و یا محروم کردن دیگری را از حرفه‌ای ندارد، حق اخذ هرگونه مالی بدون رضایت فرد را از او ندارد و در نتیجه، اخذ گمرک مخالف احکام اولی اسلام و حرام خواهد بود (شیرازی، ۱۴۲۷، ص ۷۶).

۲-۱. تعارض با کتاب و سنت

۱-۲-۱. روایات خاص

در بین روایات ائمه اطهار(ع) روایاتی وجود دارد که برخی آن را دال بر حرمت اخذ گمرک می‌دانند، برخی از این روایات بدین شرح است:

«زَيْدُ التَّرْسِيُّ فِي أَصْلِهِ، قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) يَقُولُ: إِيَّاكُمْ وَعِشَارَ الْمُلُوكِ وَأُبْنَاءَ الدُّنْيَا فَإِنَّ ذَلِكَ يُضَعِّرُ نِعْمَةَ اللَّهِ فِي أَعْيُنِكُمْ» (نوری، ۱۴۰۸، ج ۸، ص ۳۳۷).

از عشار و فرزندان دنیا برحذر باشید؛ زیرا آنان نعمت خدا را در چشمانتان کوچک جلوه می‌دهند.

«قال رسول الله(ص) من يمطل على ذي حقّ حقّه وهو يقدر على أداء حقّه فعليه كل يوم خطيئة عشار» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱۰۰، ص ۱۴۶).

کسی توانایی پرداخت دین را داشته باشد و آن را به تأخیر بیندازد، هر روز برای او گناه عشار نوشته می‌شود (مشخص است که گناه عشار گناه سنگینی است والا تهدید به گناه آنان وجهی نداشت).

«عَبْدُ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ خَطَبْنَا رَسُولُ اللَّهِ (ص) قَبْلَ وَفَاتِهِ وَهِيَ آخِرُ خُطْبَةٍ خَطَبَهَا بِالْمَدِينَةِ حَتَّى لَحِقَ بِاللَّهِ تَعَالَى فَوَعِظَ بِمَوَاعِظَ ذَرَفَتْ مِنْهَا الْعُيُونُ وَوَجَلَتْ مِنْهَا الْقُلُوبُ... مَنْ مَنَعَ طَالِبًا حَاجَتَهُ وَهُوَ قَادِرٌ عَلَى قَضَائِهَا فَعَلَيْهِ مِثْلُ خُطْبَةِ عَشَّارٍ فَقَامَ إِلَيْهِ عَوْفُ بْنُ مَالِكٍ فَقَالَ مَا يَبْلُغُ خُطْبَةَ عَشَّارٍ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ عَلَى الْعَشَّارِ كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ وَمَنْ يَلْعَنُهُ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا» (صدوق، ۱۴۰۶، ص ۲۸۹).

ابن عباس می‌گوید: پیامبر (ص) قبل از وفات خطبه‌ای خواندند و آن آخرین خطبه ایشان بود؛ در این خطبه مواعظی فرمودند که اشک را از چشمان جاری کرده و قلوب را به خشیت انداخته... هرکس قدرت بر قضای حاجتی را داشته باشد و از این کار ممانعت ورزد، بر او گناهان عشار است، پس عوف بن مالک برخاست و گفت: یا رسول الله (ص) گناهان عشار چقدر است؟ پیامبر (ص) فرمود: هر روز خدا و ملائکه و مردم و هرکس که خدا او را لعن می‌کند، عشار را لعن می‌کنند.

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مُدْمِنٌ خَمْرٌ وَلَا مُسْكِرٌ [سَكِيرٌ] وَلَا عَاقٌ وَلَا شَدِيدُ السَّوَادِ وَلَا دِيُوثٌ وَلَا قَلَاعٌ وَهُوَ الشَّرْطِيُّ وَلَا زُنُوقٌ وَلَا خَيْوْفٌ وَهُوَ النَّبَّاشُ وَلَا عَشَّارٌ وَلَا قَاطِعٌ رَحِيمٍ وَلَا قَدْرِيٌّ» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۶۵، ص ۲۷۸).

پیامبر (ص) فرمود: شرابخوار و مست و کسی که مورد عاق واقع شده است و... و عشار وارد بهشت نمی‌شوند.

«يَا نَوْفُ إِنَّ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَامَ فِي مِثْلِ هَذِهِ السَّاعَةِ مِنَ اللَّيْلِ فَقَالَ إِنَّهَا سَاعَةٌ لَا يَدْعُو فِيهَا عَبْدٌ إِلَّا اسْتُجِيبَ لَهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ عَشَّارًا أَوْ عَرِيفًا أَوْ شَرْطِيًّا» (سید رضی، حکمت ۱۰۴).

ای نوف داود(ع) در چنین ساعتی از این شب برای دعا برمی‌خواست، سپس فرمود: در این ساعت بنده‌ای خدا را نمی‌خواند مگر دعایش مستجاب می‌شود مگر عشار و... همان‌گونه که در روایات مشهود است، اخذ مال به‌عنوان عشریه حرام و جایگاه عشار جهنم خواهد بود.

قبل از ورود به استدلال، لازم است مراد از عشار را بیان کنیم:

محققان کلمه عشار را این‌گونه معنی کرده‌اند:

«العاشر من يأخذ العشر» (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۹، ص ۳۵۶).

طریحی عشار را این‌گونه تعریف می‌کند:

بالعین المهملة المفتوحة والشین المشددة، مأخوذ من التعشير، وهو أخذ

العشر من أموال الناس بأمر الظالم، يقال عشرت القوم عشرا بالضم: أخذت

منهم عشر أموالهم، ومنه العاشر» (طریحی، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۴۰۳).

مرحوم محمدتقی مجلسی و فیض کاشانی نیز در تعریف عشار آورده‌اند:

«والعشار من يأخذ العشر من أموال الناس بالباطل ليخرج العامل منه»

(مجلسی، ۱۴۰۶، ج ۹، ص ۲۳۱).

و یا همو در جای دیگر آورده است:

«ولا عشار وهو من يأخذ العشر من الأموال أو أقل أو أكثر حراماً ليخرج

الجایبی من قبل الإمام» (مجلسی، ۱۴۰۶، ج ۹، ص ۲۳۱).

«والعشار من يأخذ العشر من أموال الناس ظلماً» (فیض کاشانی، ۱۴۰۶،

ج ۲۲، ص ۷۳۴).

با توجه به اینکه در معنای عشار همان‌گونه که محرز است، ظلم و ظالمانه اخذ

شدن آمده است، تطبیق دادن آن با آنچه امروز به‌عنوان مالیات گمرک در دنیای جدید

مرسوم است، بعید به نظر می‌رسد؛ زیرا عشار بیش از آنکه شباهتی به گمرک داشته

باشد، شباهت به زورگیری و نوعی باج‌گیری دارد.

برخی از محققان با توجه به روایت انس بن سیرین که گفت:

خواستند مرا بر جمع‌آوری مالیات «أبله» بگمارند، من سرباز زدم؛ انس بن مالک با

من ملاقات کرد و گفت: چه چیز باعث می‌شود که سرباز بزنی؟ گفتم مالیاتچی بدترین

کاری است که مردم بدان گماشته می‌شوند. آنگاه به من گفت: تو این کار را انجام نده، عمر این کار را انجام می‌داد؛ او بر اهل اسلام، یک چهارم عُشر؛ بر اهل ذمه، نصف عشر و بر مشرکان که در پوشش ذمه نبودند، یک عشر قرار داد.

چنین استدلال کرده‌اند:

از خبر زیاد بن حدیر و از استدلال انس به عمل عمر، آشکار می‌شود که گرفتن عشور در زمان پیامبر (ص) مرسوم نبوده است و روایاتی که از پیامبر اکرم (ص) در این زمینه رسیده، نزد آنان مسلم نبوده است والا طبق قاعده باید بدان استدلال می‌کردند. از سوی دیگر، در این‌گونه روایات زکات مال‌التجاره مشروع که در زمان پیامبر اکرم (ص) تشریح شده بود و یکی از شرایط آن گذشتن یک سال بوده، منظور نبوده است بلکه در این‌گونه روایات چیزی شبیه مالیات گمرک که در زمان ما معروف و متداول است، منظور بوده، و از لحن روایات آشکار می‌شود که این نزد آنان یک امر ناپسند محسوب می‌شده است. البته ممکن است گفته شود آنچه از مسلمانان گرفته می‌شده، به‌عنوان زکات مال‌التجاره بوده است و لذا از آنان ربع عشر (یک‌چهلیم) دریافت می‌شده است، البته این نظر نیز قابل مناقشه و بررسی است (متظری، ۱۴۰۹، ج ۸، ص ۱۹۵).

در تاریخچه عشور چنین آمده است:

«... در هنگامی هم که مسلمانان در خلافت عمر به بندر ابله دست یافتند که یکی از بندرهای مهم ایران در دهانه خلیج فارس و در کناره اروندرود بود و به علت آنکه پیوسته کشتی‌های بزرگ از دریا‌های دور دست چین و هند به آنجا آمد و رفت می‌کردند، آنجا را دروازه هند می‌نامیدند، مالیاتی که در آنجا در ادامه وضع موجود از بازرگانان وصول می‌کردند، به‌عنوان عشور می‌خواندند؛ یعنی ده یک و نام عشار را در نزدیکی بصره امروز یادگاری از نام محلی می‌دانند که در دوران قدیم در نزدیکی ابله قرار داشته و محل دریافت عشور آن بندر بوده است. پیش از اسلام هم نام دو تن از سران عرب را می‌یابیم که در حاشیه صحرا در غرب فرات و غرب بندر ابله از طرف دولت ایران مأمور حفظ امنیت در آن منطقه و جلوگیری از دستبرد

بادیه‌نشینان بوده‌اند که مستمری خود را از همین عوائد ابله دریافت می‌داشته‌اند» (ملایری، ۱۳۷۹، ج ۳، ص ۱۳۱).

با توجه به این مطلب، گرچه با توجه به تعریف این اصطلاح حمل آن بر گمرک بعید به نظر می‌رسد ولیکن چاره‌ای جز حمل آن نیست.

برخی از فقها این روایات را این‌گونه توجیه کرده‌اند:

مراد از عشار اعم از کسانی است که مال حرام گرفته بلکه شامل جمع‌کنندگان زکات و مطلق صدقات واجب هم می‌شود، مگر بگوییم که این کلمه در این عبارات انصراف به کسانی که اخذ مال به صورت غیرمشروع می‌کرده‌اند دارد... و نیز ممکن است بگوییم این روایات با این شدت در نهی به علت اهمیت این کار آمده است تا عشارین در این کار دقت بیشتری به خرج داده و احتیاط کنند؛ زیرا در این کار لغزش‌ها بسیار است... و نیز ممکن است قائل شویم که این روایات در خصوص ظالمان است؛ زیرا آیه در زمان صدور روایات بسیار بوده‌اند. از آنجاکه در برخی روایات از عشار به ماکس نیز تعبیر شده است، پس برخی این‌گونه روایات را تعبیر کرده‌اند:

مراد از عشار کسانی هستند که یا از روی ظلم اخذ مالیات کرده و یا طلب زکات از کسانی که زکات داده، می‌کرده‌اند و یا طلب هدیه می‌کرده‌اند؛ از آنجاکه کلمه ماکس از ماکسه (به معنای چانه زدن و اصرار کردن) اخذ شده است، نشان می‌دهد که مراد از عشار کسانی بوده‌اند که در گرفتن عشریه اصرار می‌کردند.

نتیجه آنکه از این روایات معلوم می‌شود که آنچه اشکال داشته و مورد نهی قرار گرفته است، اجحاف و ظلم بوده که در آن زمان در اخذ مالیات بسیار زیاد اتفاق می‌افتاده است والا نفس اخذ مالیات مورد نهی نیست و حکومت حق نیز مثل حکومت باطل نیاز به عشار دارد (منتظری، ۱۴۰۹، ج ۴، ص ۲۵۸).

و همچنین است (حمل به حکومت جور می‌شود) روایاتی که دال بر جواز قسم خوردن به دروغ برای فرار از عشریه دادن است (منتظری، ۱۴۱۷، ص ۵۸۹).

همان‌طور که معلوم است، محقق محترم در استدلال مذکور عشار را همان گمرک‌گیران امروزی دانسته و سپس، بر مبنای این تعریف سعی در توجیه آن داشته است. برای پی بردن به حقیقت این اصطلاح شایسته است در این موضوع به‌طور

مستقل تحقیق شود. لکن در این مختصر فرصت این مهم نبوده است و به همین مقدار اکتفا می‌شود.

به هر حال، چه مراد از عشار همان گمرک‌های امروزی بوده و چه معنای دیگری از آن اراده شده باشد، آنچه مهم است آن است با توجه به توضیحات قبل و ظرف صدور روایات و معنای این اصطلاح در کلام بزرگان، معلوم است که مراد از روایات حالتی که در جامعه دینی و حق بوده و گیرندگان از روی ظلم و اجحاف سعی بر جمع کردن آن نداشته باشند را در بر نمی‌گیرد.

۱-۲-۲. آیات و روایات عام

آنچه مسلم است و مطابق حکم اولی است، حرمت اخذ مال دیگران بدون رضایت آنهاست. آیات و روایات دال بر این موضوع است؛ چون «لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل الا ان تكون تجارة عن تراض». در این موضوع صریح است.

فقها از این آیه نکاتی را برداشت کرده‌اند:

یک. نهی از اکل به باطل عام و شامل هر آنچه شارع مجاز ندانسته، اعم از غصب، سرقت، یا عقود فاسد و... می‌شود.

دو. اباحه معامله‌ای که سبب آن تجارت باشد.

سه. شرط تجارت آن است که فرد رضایت داشته باشد، پس اگر رضایت نباشد، از

این اباحه خارج خواهد بود.

چهار. پس این استثناء منقطع است و «تجارت عن تراض» داخل «اکل حرام»

نیست (فاضل مقداد، ج ۲، ص ۳۳ و اردبیلی، ص ۴۲۷).

و در روایات نیز مؤید بر این مطلب وجود دارد؛ روایت مشهور «لا یحل مال امرء

مسلم الا بطیبة نفس منه» (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۴، ص ۵۷۲) و «یا الناس مسلطون علی

اموالهم» (ابن ابی الجمهور، ۱۴۰۵، ج ۱، ص ۲۲۲)، از جمله این روایات است.

از آنجاکه این روایات در منابع روایی متقدم شیعه نیامده است، برخی روایات

مذکور (به‌ویژه روایت دوم) را از جهت سند مخدوش می‌دانند. مرحوم محدث بحرانی

در مورد این کتاب و نویسنده آن چنین می‌گوید: «وما علیه الكتاب المذكور من نسبة

صاحبه الی التساهل فی نقل الاخبار والإهمال و خلط غنثها بسمینها و صحیحها بسقیمها کما لا یخفی علی من وقف علی الكتاب المذكور» (بحرانی، ۱۴۰۵، ج ۱، ص ۹۹). شیخ اعظم انصاری نیز با استناد به این کلام در کتاب رسائل می‌گوید: «قد طعن فی ذلك التألیف و فی مؤلفه المحدث البحرانی فی مقدمات الحدائق» (انصاری، ۱۴۲۸، ج ۱۴، ص ۴۰). اما آنچه در اینجا اهمیت دارد، آن است که قاعده تسلط از قواعد مقبول فقهی است و مستند این قاعده را نیز فقها سیره عقلا و یا روایاتی می‌دانند که دال بر این است که انسان تا زمانی که در حیات است، حق تصرف در اموال خود را به هر شکل که اراده کند، دارد (ایروانی، ۱۴۲۶، ج ۲، ص ۱۰۰).

پس به‌طور کل آنچه مسلم است آنکه مطابق آیه و روایت و قواعد فقهی مقبول فقها حکم بر عدم جواز چنین اخذی است؛ زیرا نخست، طیب نفسی در این بین نیست و دوم، مقتضی تسلط مردم بر اموال خویش آن است که دیگری نتواند آن را از آنان اخذ نماید.

با توجه به این مسئله اخذ مال بدون رضایت از افراد، اکل مال به باطل و در نتیجه، حرام خواهد بود. پس از آنجاکه چنین اخذی نه تجارت و نه تراضی است، در آن وجود دارد، صحیح به نظر نمی‌رسد.

آنچه بیان شد مطابق حکم اولی است، اما باید دید که آیا دلایل دیگری وجود دارد که حاکم بر این حکم اولی بوده و دایره حکم را گسترش و جواز چنین اخذی را ثابت نمایند؟ یا ادله این حکم اولی به عموم خود باقی است.

۲. حکم ثانوی

۲-۱. لاضرر

از آنجاکه حرمت اخذ گمرک باعث آسیب‌ها و خسارت‌های جبران‌ناپذیری در جامعه اسلامی می‌شود، بنابراین، تمسک به اصل اولی و بیان چنین حکمی به نظر صحیح نیست و لذا، برخی از فقها در بیان حکم اخذ گمرک چنین بیان داشته‌اند:

اخذ مالیات‌های گمرکی قطعاً حرام است و این حکم صد درصد صحیح است؛ زیرا که «حلال محمد حلال الی یوم القیامة و حرامه حرام الی یوم القیامة» و لیکن مسئله

اینجاست که اگر جامعه را بدون اخذ چنین مالیات‌هایی فرض کرد، چه بسا کالاهای ضروری و مورد نیاز از کشور خارج شده، درحالی که جامعه بدان‌ها نیازمند است و یا کالاهایی که از کشورهای دیگر وارد می‌شود، باعث از بین رفتن تولیدات داخلی و در نتیجه، اثر منفی بر اقتصاد کشور خواهد داشت. پس چگونه می‌توان حکم به حرمت داد، درحالی که دولت اسلامی از هر دو جهت واردات و صادرات ضربات جبران‌ناپذیری خواهد خورد؟

پاسخ آن است که در اسلام قاعده‌ای به نام «لا ضرر» وضع شده است و در هنگامی که گمرک را از جامعه حذف کنیم، ضرر معتنی به جامعه اسلامی خواهد رسید، در نتیجه، بنا بر حکم ثانوی «لا ضرر» چاره‌ای جز حکم به جواز نخواهیم داشت. البته باید دقت داشت که «لا ضرر» اجازه اخذ این مالیات در حد دفع ضرر می‌دهد نه به مقدار تمایل حکام که برای دست یافتن این موضوع به قاعده «لا ضرر» مراجعه شود (شیرازی، ۱۴۲۷، ص ۴۲۸).

برای تبیین این نظر توجه به این نکته که آیا قاعده «لا ضرر» توان جعل حکم را دارد یا صرفاً باعث رفع حکم مجعول می‌شود، لازم است. در بین فقها در این موضوع اختلاف است؛ دسته‌ای از فقها قاعده لاضرر را شامل احکام عدمی نمی‌دانند.

محقق نایینی در این مورد می‌گوید: این قاعده مانند قاعده لا حرج حاکم بر احکام ثابت شرعی که اطلاق آن‌ها مورد ضرر را در بر می‌گیرد، است. اما حکمی که وضع نشده و از عدم وضع آن، ضرری بر شخص وارد می‌شود، با قاعده لاضرر امکان اثبات آن از طریق این قاعده نیست؛ زیرا این مطلب ناظر بر نفی آن چیزی است که در احکام شرع ثابت است (نایینی، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۱۵۶).

محقق خوبی کبری این مطلب را که قاعده لاضرر حکم‌ساز نیست را نپذیرفته ولیکن صغرای آن را که آیا در بین موضوعات فقهی موضوعی وجود دارد که مستند آن لاضرر باشد را نپذیرفته است (سیستانی، ص ۲۹۰).

صاحب عروه در ملحقات عروه هم کبری و هم صغری را پذیرفته است (سیستانی، ص ۲۹۰).

مرحوم صدر چنین بیان می‌دارد: واضح است همان‌گونه که از قاعده رفع حکم ضرری برداشت می‌شود، جعل حکمی که عدم جعل آن موجب ضرر است، برداشت می‌شود؛ پس همان‌گونه که جعل حرمت ضرر با استناد به قاعده صحیح است، باید ملتزم به شمول قاعده نسبت به احکام عدمی نیز شویم (صدر، ۱۴۲۳، ص ۲۹۵). از مجموع این مطالب برداشت می‌شود که فقط در صورت قائل شدن به موضوع ساز بودن لا ضرر می‌توان حکم مذکور را پذیرفت. همان‌گونه که معلوم است این مطلب از مطالب اختلافی است و اتفاقی در بین فقها در این موضوع نیست.

۲-۲. اختیارات حاکم

برخی نیز دلیل بر این موضوع را از باب ولایت حاکم (فقیه) دانسته‌اند که این خود بر دو قسم است:

۱. از باب احکام ولایی
۲. اثبات ولایت حاکم بر اموال و نفوس مردم، که در این صورت اخذ مال ابتدا اخذ به باطل نخواهد بود تا نیاز به تمسک به دلیل ثانوی باشد.

۲-۲-۱. ولایت بر نفوس و اموال

مطابق اصل، عدم ولایت کسی بر دیگری است و اثبات چنین ولایتی برای هر فرد نیاز به دلیل خواهد داشت.

فقط خدای متعال است که ولی مطلق و صاحب اختیار تمام موجودات است. با مراجعه به ادله بسیار از آیات و روایات می‌توان حکم به ثبوت چنین ولایت تشریحی برای نبی مکرم اسلام (صل) و اهل بیت (ع) داد (تبریزی، ۱۴۱۶، ج ۳، ص ۲۱).

الف. اثبات ولایت تشریحی پیامبر (ص) و ائمه اطهار (ع)

با توجه به آیه شریفه «النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم» (حجرات: ۶) و نیز روایاتی چون حدیث نبوی که فرمود: «انا اولی بکل مؤمن من نفسه» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۳۴۷) و یا حدیث شریف غدیر که فرمود: «الست اولی بکم من انفسکم» (حمیری،

۱۴۱۳، ص ۴۳۱) حکم به ولایت پیامبر(ص) و ائمه اطهار(ع) در آنچه که افراد در آن ولایت دارند، داده‌اند (انصاری، ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۵۴۵ و اصفهانی، ۱۴۱۸، ج ۲، ص ۳۸۲).

ب. اثبات ولایت فقیهان

ممکن است به روایاتی چون «علما ورثة الانبیاء» (صفار، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۱۰) یا «علما امتی کانبیاء بنی اسرائیل» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲، ص ۲۲) تمسک جست.

اما این روایات قابل تمسک نیست؛ زیرا مراد از وراثت «علم» است، نه مطلق وراثت و دوم، اگر این را نپذیریم و روایت را تعمیم دهیم، مسلم در مقام بیان نیست بلکه مهمل است؛ پس قدر متیقن از وراثت که همان علماست را پذیرفته و مشکوک را رها می‌کنیم (ایروانی، ۱۴۰۶، ج ۱، ص ۱۵۶) و یا وجه شبه بین انبیاء و علما فضیلت و تقرب الی الله است، نه شئون دنیوی و تصرف در اموال و نفوس و حق تصرف در اموال و نفوس نسبت به علمای بنی اسرائیل نیز ثابت نیست؛ زیرا وظیفه آنها صرفاً تبلیغ و اجرای برخی احکام مثل حدود یا قضاوت و... بوده است (ایروانی، ۱۴۰۶، ج ۱، ص ۱۵۶).

از دیگر روایاتی که شیخ انصاری(ره) در اثبات ولایت فقیهان بدان استدلال می‌کند، صدر توفیق شریف و مقبوله ابن حنظله و مشهوره ابی خدیجه و نیز ذیل روایت ارث علما از انبیاء که درهم نیست را شاهد بر این مدعی می‌دانند (انصاری، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۱۵۶).

به‌طور کل داشتن چنین مقامی خلاف اصل است؛ پس باید به قدر متیقن آنکه ائمه معصوم(ع) و نبی مکرم اسلام(ص) است اکتفا کنیم.

حال که اثبات چنین ولایتی بر فقها نیست یا دست‌کم، اثبات آن با مشکل مواجه است و مورد قبول عموم نیست، بهتر است دلیلی در این مقام اقامه شود که از مناقشات خالی باشد.

۲-۲-۲. حکم ولایی

در اینکه آیا فقها در دوران غیبت حق تشکیل حکومت دارند یا خیر، در بین آنان اختلاف است. برخی با تمسک به روایاتی چون مقبوله ابن حنظله و یا مشهوره ابن خدیجه و توقیع شریف قائل به چنین ولایتی بر فقها شده‌اند (حائری، ۱۴۲۴، ص ۹۲) و برخی نیز با تمسک به دلایل عقلی به این موضوع پرداخته و روایات را مؤید مطلب می‌دانند (خمینی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۶۱۷). برخی نیز در تمامی استدلال‌های مذکور خدشه وارد کرده و قائل به چنین ولایتی برای فقها نیستند (خوئی، ۱۴۱۳، ج ۵، ص ۴۴). آنچه مسلم است آن است که در اثبات چنین شأنی برای فقیه در دوران غیبت در بین فقها اختلاف است و همان‌گونه که در روند این تحقیق معلوم است، سعی بر این است که از طریقی که مورد اختلاف فقها نبوده، این مشکل حل شود؛ بنابراین، بیش از این به قیل و قال‌ها در اثبات شأن حکومت برای فقیه نمی‌پردازیم و سراغ دلیلی که مجمع علیه باشد، می‌رویم.

حسبه

با تمامی بحث‌ها که در ذیل این موضوع قرار دارد، آنچه مورد اتفاق است، ولایت فقها در امور حسبه است.

برخی از فقها در این امر ادعای اجماع نموده‌اند (بحرالعلوم، ۱۴۰۳، ج ۳، ص ۲۲۱). بدین جهت لازم است ابتدا امور حسبه را تعریف کرده تا معلوم شود که آیا موضوع مورد بحث در ذیل این امور قرار می‌گیرد یا خیر و از سوی دیگر، میزان ولایت فقها در تصرف این امور را بیان کرده تا معلوم گردد که آیا حق وضع چنین قوانین را دارند؟

به‌طور کل این مطلب در دو ناحیه صغری که عبارت است از:

آیا اخذ مالیات از امور حسبه محسوب می‌شود؟

و کبری: «بر فرض محسوب شدن آن در امور حسبه، محدوده ولایت فقها در این

امور چقدر است؟» بحث می‌شود.

حسبه را اهل لغت چنین بیان داشته‌اند: حَسَبْتُ: الْمَالَ (حَسْبًا) مِنْ بَابِ قَتَلَ أَحْصَيْتُهُ عَدَدًا وَفِي الْمَصْدَرِ أَيْضًا (حِسْبَةً) بِالْكَسْرِ وَ(حُسْبَانًا) بِالضَّمِّ (فیومی، ج ۲، ص ۱۳۴).

برخی دیگر نیز از آن چنین تعبیر کرده‌اند:

منه "الحسبة" بالكسر وهی الأجر، والجمع الحسب. و "احتسب ولده" معناه اعتد أجر مصابه فيما يدخر -قاله فی المغرب. والحسبة: الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر، واختلف فی وجوبها عینا أو كفاية (طریحی، ۱۴۱۶، ج ۲، ص ۴۱).

در اصطلاح فقهای اهل سنت عبارت است از:

بپا داشتن معروف و جلوگیری از رواج فساد و زشتی در میان جامعه، که با امر به معروف و نهی از منکر فرق‌هایی دارد. مهم‌ترین تفاوت از نظر برخی از آنان این است که امر به معروف و نهی از منکر وظیفه‌ای فردی است که بر همگان واجب است ولی حسبه وظیفه‌ای است که تنها بر جمعی که از جانب حکومت و ولی امر تعیین می‌شوند، واجب می‌شود.

تفاوت دیگر این است که احراز موضوع منکر در نهی از منکر شرط وجوب است؛ یعنی بدون آن نهی از منکر واجب نیست، درحالی‌که در حسبه آنچه واجب است جلوگیری از منکر و فساد واقعی است. بر همین اساس فحص و تفتیش از وجود یا نبود منکر نه‌تنها بر محتسبان جایز بلکه واجب است (مکارم شیرازی، ۱۴۲۷، ص ۴۳۹).

و در اصطلاح فقهای شیعه عبارت از اموری است که شارع اسلام راضی به ترک آنها نیست و به هر نحوی باید اقامه شود و بر زمین نماند و چون مسئول خاصی ندارد، بر حاکم شرع لازم است که انجام آن را شخصاً یا به وسیله نایبان خود بر عهده گیرد، نظیر تصدای امور غایبان و قاصران و محجوران مانند اطفال و ایتام و همچنین، مبارزه با مفسد اخلاقی و اجتماعی و نهی از منکر و امر به معروف، و در واقع، دایره حسبه نزد فقهای امامیه از دایره آن نزد فقهای اهل سنت گسترده‌تر است (مکارم شیرازی، ۱۴۲۷، ص ۴۳۹).

برخی نیز آن را چنین تعریف کرده‌اند:

امور حسبه عبارت است از کارهای اجتماعی ضروری که مطلوب بودن آنها از دیدگاه شرع قطعی است و با انجام دادن یک یا چند نفر، از ذمه دیگران ساقط می‌شود. واژه «حسبه»، (به کسر حاء) «اسم مصدر» از ماده «احتساب» اشتقاق یافته و به معنای «اجر و ثواب» به کار می‌رود و امور حسبه را از آن جهت حسبه می‌گویند که شخص آنها را به دلیل ثواب انجام می‌دهد.

بنابراین، امور حسبه، اعم از واجبات و مستحبات کفائیه که با انجام یک یا چند نفر از ذمه دیگران ساقط می‌شود، است (خلخالی، ۱۴۲۲، ص ۵۰۹).

دلیل بر ثبوت «ولایت حسبه» برای «فقیه»:

برخی تلاش نموده‌اند تا به تمسک به آیاتی چون... «وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» و یا... «مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ...»، «وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ...» و نیز روایاتی چون نبوی (ص). مشهور «کل معروف صدقه...» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۴، ص ۲۶) و یا «عونک الضعیف من افضل الصدقة» (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۵، ص ۱۴۱) و یا «والله فی عون العبد ما کان العبد فی عون اخیه» (ابن ابی جمهور، ۱۴۰۵، ج ۱، ص ۱۰۷)؛ این ولایت را بر فقیهان ثابت نمایند. بدین استدلال که از مجموع این آیات و روایات چنین برداشت می‌شود که هر آنچه بر و احسان و معروف باشد، رجحان عمل دارد و ولایت آن بر همگان و به‌ویژه، فقیهان ثابت است (خلخالی، ۱۴۲۲، ص ۵۰۹ و بحرالعلوم، ۱۴۰۳، ج ۳، ص ۲۹۰).

برخی از فقها نیز ادعای اجماع در هر دو قسم منقول و مخصل بر اثبات چنین ولایتی بر فقها نموده‌اند (بحرالعلوم، ۱۴۰۳، ج ۳، ص ۲۹۰).

دلیل عقل بر وجوب حفظ نظام از دیگر دلایل این گروه بر اثبات مدعی خویش است (خلخالی، ۱۴۲۲، ص ۵۰۹؛ بحرالعلوم، ۱۴۰۳، ج ۳، ص ۲۹۰).

لکن برخی نیز به این استدلال‌ات اشکال کرده که نهایت چیزی که بدان اثبات می‌گردد، وجوب انجام امور حسبه است، اما ولایت فقیهان در آن اثبات نمی‌گردد. و پاسخ از این اشکال آن است که بر فرض اینکه تمامی استدلال‌ات مذکور بر اثبات ولایت نسبت به فقیه در امور حسبه قابل خدشه باشد لکن آنچه مسلم است آن است که فرد برای انجام این امور نیاز به دانستن فقه دارد (تقلیداً یا اجتهاداً) اما دانستن سایر

امور در این مسئله معلوم نیست یا دست‌کم از قطعیات نیست؛ پس وقتی دانستن فقه قطعی و دانستن سایر امور غیرقطعی، داشتن شرط فقه قدر متیقن برای ولی در امور حسبیه است. اما اینکه فرد می‌تواند با تقلید نیز این شرط را محقق کند و نیازی به فقاہت نیست نیز به همین روش مردود است؛ زیرا اگر دانستن فقه از طریق تقلید را در این امور کافی بدانیم، باز هم باعث خارج شدن دانستن فقه از طریق اجتهاد که قدر متیقن دانستن است، نمی‌شود. در نهایت، انحصار ولایت در فقیه را با مشکل مواجه می‌کند که دخلی به موضوع ما ندارد (حائری، ۱۴۲۴، ص ۱۱۰).

از این مطالب چنین نتیجه گرفته می‌شود که ولایت فقیه در امور حسبیه امری پذیرفته‌شده نزد فقیهان است ولو اینکه تنها دلیل بر این امر قدر متیقن باشد؛ زیرا همین یک دلیل در اثبات مدعی کافی است. حال لازم است مقداری حول این موضوع که اخذ چنین مالیات‌هایی به‌عنوان گمرک آیا از امور حسبیه محسوب می‌شود؟

ممکن است برخی این مطلب را این‌گونه بیان کنند: از آنجاکه مخارج مالیات‌های گمرک در کالاهای عمومی چون برق و... مصرف می‌شود و کالاهای عمومی نیز از جمله مواردی است که قوام نظام بر آن‌هاست، پس از امور حسبیه محسوب شده و در اختیار فقیه است. اما همان‌گونه که معلوم است این امر خالی از مناقشه نیست پس بهتر آن است که این‌گونه بیان شود: از آنجاکه گمرک به‌عنوان دروازه تجارت خارجی کشور در اجرای سیاست‌های تجاری و اقتصادی از اهمیت فراوانی برخوردار و عملکرد مناسب آن در این زمینه اثرگذار در کل فعالیت‌های اقتصادی است و وابستگی تولید کشور به کالاهای سرمایه‌ای، مواد اولیه واسطه‌ای وارداتی از یک طرف و سهم بالای این کالاها در واردات کشور از طرف دیگر، نقش گمرک را در تسهیل فعالیت‌های تولیدی برجسته می‌کند، پس قوام نظام تولید کشور وابسته به این مالیات‌هاست و در نتیجه، از امور حسبیه محسوب می‌شود.

ممکن است کسی اشکال کند که قوام نظام تولید به مالیات نباشد بلکه بتوان از راه دیگری نظام تولید را بر پا داشت تا نیازی به اخذ مالیات نباشد؛ به‌طور کل بحث در صغرای استدلال است، یعنی در اینکه آنچه مقوم نظام و مصالح جامعه است، از امور حسبیه محسوب می‌شود، بحثی نیست و همچنین در اینکه قوام نظام تولید نیز از جمله

این امور است، اشکالی نیست اما آیا قوام نظام تولید به اخذ چنین مالیاتی است یا راه دیگری وجود دارد؟

آنچه در پاسخ به این اشکال به ذهن می‌رسد، این است که سیره عقلای عالم در قوام نظام تولید کشورها بر اخذ چنین مالیات‌هایی است؛ زیرا همان‌گونه که معلوم است تمامی کشورهای عالم از این شیوه استفاده می‌نمایند و حجیت سیره عقلا در جای خود ثابت شده است. بله اگر در هر زمان راه دیگری در قوام نظام تولید پیدا شود صغرای این استدلال مخدوش خواهد شد ولیکن تاکنون سیره عقلا بر غیر آن طریق تعلق نگرفته است.

تا اینجا معلوم شد که مالیات‌های گمرکی از امور حسبه، و در محدوده اختیارات فقیه است. حال بحث از محدوده اختیارات فقیه است. به‌طور کل این مالیات‌ها از اموری است که فقیه می‌تواند با عنوان ثانوی آن را وضع کند اما بحث در محدوده عناوین ثانوی است؛ یعنی فقیه تا کجا حق وضع قانون دارد.

مطلب اول حق وضع قانون:

این مطلب در دو عنوان بحث می‌شود:

۱- حق قرار دادن چنین قوانینی بر فقهاست.

۲- آیا بر مردم لازم است تبعیت کنند.

اصل جواز اقدام به وضع قوانین

ظاهر آن است که هیچ شکی در آن نیست؛ زیرا با فرض اینکه فقها را شرعاً حاکمان و والیان ملت در دوران غیبت بدانیم، پس باید به ملزومات آن نیز معتقد باشیم؛ زیرا مشخص است که اعمال چنین ولاییتی گاهی منتهی به قرارداد قوانین و الزامات بنا بر مصلحت ولی می‌شود که در ادله الهی نه نفیاً و نه اثباتاً دلیل بر آن نیست و اگر ما این ولایت را الهی بدانیم، چاره‌ای جز قائل شدن به این مطلب نداریم؛ زیرا لازمه اجرای ولایت خواهد بود و از آن منفک نیست (مؤمن، ۱۴۲۵، ج ۱، ص ۳۱۶).

وجوب تبعیت و امتثال مردم از این احکام نیز قطعی است و دلیل این مطلب:

۱- ولی را مجعول از سوی خدا بدانیم، لازمه‌اش تبعیت مردم است؛ زیرا اگر او مجعول باشد، اما بر مردم تبعیت لازم نباشد، لغو حاصل است.

۲- دلیل نقلی آیه ۶۱ سوره نساء «اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم» که اطاعت از اولی الامر را لازم می‌داند و اطاعت کردن از او در احکام شرعی اطاعت از خدا و پیامبر(ص) است، پس آنچه واضح در اطاعت اوست، اطاعت در این امور است. در مجموع، آنچه واضح است، آن است که حاکم در جامعه اسلامی، نخست حق دارد که قوانینی را که به مصلحت جامعه و اداره امور مربوط می‌شود، اعم از قوانین مالیاتی و گمرکی وضع و بر مردم نیز متابعت لازم است.

کلام آخر، آیا رضایت مردم در این بین شرط است؟ یعنی اگر در موردی فردی رضایت نداشت، آیا حاکم می‌تواند او را مجبور به دادن گمرک یا مالیات کند؟

با توجه به مباحث پیشین پاسخ به این مطلب روشن است. اگر ولی را قیم مردم که از سوی خدا تعیین شده است، بدانیم، در حکم سایر اولیاء مثل پدر یا جد بلکه بالاتر از آنهاست و همان‌گونه که در اعمال ولایت آنها رضایت فرد ملاک نیست، در این موارد نیز به طریق اولی ملاک نخواهد بود بلکه این مطلب تخصیص بر قاعده کلی «لا یجوز بیع مال امرء إلا بطیب نفسه» نیست؛ زیرا مطلب تخصصاً خارج است؛ به این معنا که رضایت افراد فقط در اموری است که به شخص آنها بازمی‌گردد، نه آنکه مربوط به مصالح جامعه شود؛ پس رضایت افراد از ابتدا مطرح نیست، نه اینکه استثنایی بر قاعده باشد (مؤمن، ۱۴۱۵، ص ۱۷).

مطلب دوم، محدوده اختیارات

مرحوم صدر در این باره بیان می‌دارد: شریعت اسلام در برخی امور ولی امر را بر بعضی از فعالیت‌های عام مسلط کرده است؛ پس دولت می‌تواند برای حفظ مصالح عموم محدودیتهایی برای افراد ایجاد می‌کند. از آنجا که برپایی عدالت اجتماعی اسلام بنا بر زمان‌ها و مکان‌ها متفاوت است و چه بسا عملی در زمانی مضر اجتماع بوده، در حالی که در زمان و مکان دیگر مضر نباشد؛ پس اسلام نمی‌توانست یک قانون

کلی برای همهٔ زمان‌ها و مکان‌ها بدهد. بنابراین تنها راه برای اقامه عدالت در این موارد سپردن امر به دست ولی امر است (صدر، ۱۴۱۷، ص ۲۸۶).

وی دلیل بر چنین ولایتی را آیه شریفه «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» (نساء: ۶۱) می‌داند. وی در توضیح این مطلب چنین بیان می‌کند که وجوب اطاعت از اولی‌الامر در این آیه قطعی است و در بین مسلمین در این زمینه اختلافی نیست و تفاوت در مصداق آن است.

نتیجه آنکه ولی امر در جامعه اسلامی حق دخالت در محدودهٔ امور دین را دارد. پس ولی امر حق حلال کردن ربا یا مجاز دانستن غش و... را ندارد. به‌طور کلی، محدودهٔ اختیار ولی امر صرفاً محدود به امور مباح است که بنا بر مصالح برخی از آن‌ها را واجب و برخی را حرام کند (صدر، ۱۴۱۷، ص ۲۸۷).

خلاصه آنکه محدودهٔ اختیارات ولی امر در امور حسبیه:

- ۱- مطابق مصلحت عام مسلمین باشد.
- ۲- مخالف احکام قطعی دین نباشد. پس فقیه صرفاً در محدودهٔ مباحات حق دخالت دارد.

با این مقدمات معلوم است که اخذ گمرک از امور حسبیه است و وقتی مصلحت عام اجتماع دایرمدار آن است، فقیه حق دخالت دارد و قوانینی را برای آن وضع می‌کند. حال سؤال در این است که آیا اخذ این مالیات محدوده دارد یا به اختیار فقیه است و هر قدر که صلاح دانست، می‌تواند اخذ کند؟
با توجه به مسایل پیش‌گفته، وقتی دلیل بر اخذ این مالیات‌ها را ضرورت حفظ مصلحت عامه مردم دانستیم، پس طبق قاعدهٔ «الضرورات تقدر بقدرها» صرفاً در حد رفع ضرورت اخذ جایز است.

جمع‌بندی

مطابق حکم اولی عدم جواز اخذ مال دیگری بدون رضایت اوست اما با توجه به اینکه بنای عقلای عالم بر اخذ مالیات‌های گمرک برای قوام نظام واردات و صادرات و به‌کل، تجارت داخلی و خارجی کشورهاست و نیز از آنجا که هر آنچه قوام مبتنی بر آن

باشد، از امور حسبه محسوب می‌شود و امور حسبه نیز از موارد اجماع در ولایت فقها بر آن است، پس اخذ مالیات گمرک در حیطه اختیارات فقهاست و عدم رضایت افراد در این امور دخلی نخواهد داشت ولیکن، با توجه به اینکه این حکم از باب ضرورت حفظ نظام مالی جامعه و حکمی ثانوی است، پس میزان اجرای آن نیز در محدوده رفع ضرورت (از باب «الضرورات تقدر بقدرها») است و اخذ مالی بیش از حد رفع ضرورت جایز نیست.

کتابنامه

- ابن ابی‌جمهور، محمد بن زین‌الدین (۱۴۰۵ق)، *عوالی اللثالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة*، قم: دار سید الشهداء للنشر، چاپ اول.
- ابن شعبه حرانی، حسن بن علی (۱۴۰۴ق)، *تحف العقول*، قم: جامعه مدرسین، چاپ دوم.
- اصفهان‌کی کمپانی، شیخ محمدحسین (۱۴۱۸ق)، *حاشیه کتاب المکاسب (ط الحدیث)*، قم: انتشارات محقق، چاپ اول.
- انصاری، مرتضی بن محمد امین (۱۴۱۵ق)، *کتاب المکاسب*، قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، چاپ اول.
- ایروانی، باقر (۱۴۲۶ق)، *دروس تمهیدیة فی القواعد الفقهیه*، قم: دار الفقه للطباعة و النشر، چاپ سوم.
- ایروانی، علی بن عبدالحسین نجفی (۱۴۰۶ق)، *حاشیه المکاسب*، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول.
- بحرالعلوم، محمد بن محمد تقی (۱۴۰۳)، *بلغه الفقیه*، تهران: منشورات مکتبه الصادق(ع)، چاپ چهارم.
- بحرانی، یوسف (۱۴۰۵ق)، *حدائق الناظره*، قم: مؤسسه نشر اسلامی.
- تبریزی، جواد بن علی (۱۴۱۶ق)، *إرشاد الطالب إلی التعلیق علی المکاسب*، قم: مؤسسه اسماعیلیان، چاپ سوم.
- حائری، سید کاظم حسینی (۱۴۲۴)، *ولایة الامر*، قم: مجمع اندیشه اسلامی، چاپ دوم.
- حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ق)، *وسائل الشیعة*، قم: مؤسسه آل‌البیت(ع)، چاپ اول.
- حلی، مقداد بن عبدالله السیوری (بی‌تا)، *کنز العرفان فی فقه القرآن*، قم: بی‌نا، چاپ اول.

خلخالی، سید محمد مهدی موسوی (مترجم)، جعفر الهادی (۱۴۲۲ق)، حاکمیت در اسلام یا ولایت فقیه، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول.

خمینی، سید روح‌الله موسوی (۱۴۰۹ق)، کتاب البیع، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (قدس سره).

خویی، سید ابوالقاسم (۱۴۱۳ق)، مصباح الفقاهه، بی‌نا. پایگاه رسمی اداره گمرک ایران.

حسینی سیستانی، سید علی (بی‌تا)، القاعدة «لا ضرر ولا ضرار»، بی‌نا.

حسینی شیرازی، سید صادق (۱۴۲۷ق- الف)، المسائل الإسلامية مع المسائل الحديثة، قم: منشورات رشید، چاپ اول.

حسینی شیرازی، سید محمد (۱۴۲۷ق- ب)، الفقه، الرأي العام و الإعلام، بیروت: مؤسسة الوعي الإسلامي دار العلوم، چاپ اول.

سید رضی، محمد بن حسین موسوی (۱۴۱۴ق)، نهج البلاغه، قم: مؤسسه نهج البلاغه، چاپ اول.

صدر، سید محمدباقر (۱۴۱۷ق)، اقتصادنا، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، شعبه خراسان، چاپ اول. همو (۱۴۲۳ق)، قاعدة «لا ضرر ولا ضرار»، قم: دار الصادقین للطباعة و النشر، چاپ اول. صفار، محمد بن حسن (۱۴۰۸ق)، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد (ع)، قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، چاپ دوم.

طریحی، فخرالدین بن محمد (۱۳۷۵ش)، مجمع البحرين، تهران: انتشارات مرتضوی، چاپ سوم.

غروی نایینی، میرزا محمد حسین بن عبدالرحیم غروی (۱۳۷۳ق)، منیة الطالب فی حاشیة المكاسب، تهران: المکتبه المحمدیة، چاپ اول.

فیض کاشانی، محمد محسن بن شاه مرتضی (۱۴۰۶ق)، الوافی، اصفهان: کتابخانه امام امیرالمؤمنین علی (ع)، چاپ اول.

فیومی، احمد بن محمد مقرئ (۱۴۰۵)، المصباح المنیر فی غریب شرح الکبیر للرافعی، قم: منشورات رضی، چاپ اول.

مؤمن قمی، محمد (۱۴۱۵)، کلمات سدیدة، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ اول.

همو (۱۴۲۵ق)، الولاية الإلهية الإسلامية أو الحكومة الإسلامية، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول.

- کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق (۱۴۰۷ق)، الکافی، تهران: دار الکتب الإسلامية، چاپ چهارم.
- مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی (۱۴۰۳ق)، بحار الأنوار، بیروت: دار إحياء التراث العربی، چاپ دوم.
- همو (۱۴۰۴ق)، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، تهران: دار الکتب الإسلامية، چاپ دوم.
- همو (۱۴۰۶ق)، روضة المتقين فی شرح من لا یحضره الفقیه (ط القدیمة)، قم: مؤسسه فرهنگی اسلامی - کوشانبور، چاپ دوم.
- مقدس اردبیلی، احمد بن محمد (بی تا)، زیادة البیان فی أحكام القرآن، تهران: المكتبة الجعفریة لإحياء الآثار الجعفریة، چاپ اول.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۷ق)، دائرةالمعارف فقه مقارن، قم: انتشارات مدرسه امام علی بن ابی طالب (ع)، چاپ اول.
- ملایری، محمدمهدی (۱۳۷۹ش)، تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی، تهران: انتشارات توس، چاپ اول.
- منتظری نجفآبادی، حسینعلی (۱۴۰۹ق- الف)، دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الإسلامیة، قم: نشر تفکر، چاپ دوم.
- همو (۱۴۰۹ق- ب)، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ترجمه محمود صلواتی و ابوالفضل شکوری، قم: مؤسسه کیهان، چاپ اول.
- همو (۱۴۱۷ق)، نظام الحکم فی الإسلام، قم: نشر سرایی، چاپ دوم.
- نوری، حسین بن محمد تقی (۱۴۰۸ق)، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، قم: مؤسسه آل البيت (ع)، چاپ اول.
- هاشمی شاهرودی، سید محمود (۱۴۲۶ق)، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت (ع)، قم: مؤسسه دائرةالمعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت (ع)، چاپ اول.